

پنج سال همین تاسیس کا نون نویسنده‌گان ایران

بیانیه‌ی هیئت دبیران به مناسبت

با یاد محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

و

همهی جان باختگان راه آزادی بیان و ستیز با سا نسور

کا نون نویسنده‌گان ایران پنجاه ساله شد! در این جمله‌ی ساده‌ی بی‌فاعل نه از چگونگی "شدن" حرفی هست و نه از آنان که "شد" را ساختند و نه از تاریخ پر فرار و نشیبی که پشت آن قرار دارد.

کا نون نویسنده‌گان ایران پنجاه ساله شد! تا گفتن این جمله‌ی ساده ممکن شود، انسان‌های بسیاری عمر و توان و فکر خود را در راه پیچیده و پُرمشقت آن صرف کردند.

کا نون نویسنده‌گان ایران پنجاه ساله شد! جمله‌ی افتخارآفرینی است اما نشان نمی‌دهد چه‌گونه افتخار آفریده شد.

این متن گزارش چه‌گونگی همین "شدن" و "ساختن" است از اسفند 1346 تا اسفند 1396.

آغازِ "آغاز"

رژیم‌های مستبد علاوه‌ی گریزنا پذیری به تسلط بر همه چیز دارند و اصلاً اعتماد به نفس خود را از همین راه تامین می‌کنند. رژیم پهلوی نیز در یکی از اقدام‌های سلطه‌جویانه اش حوزه‌ی فرهنگ و مشخصاً اهل قلم را هدف قرار داد و با طراحی "کنگره‌ی نویسنده‌گان، شاعران و مترجمان" می‌خواست ضمن مشروعيت بخشیدن به رفتارها یش در زمینه‌ی فرهنگ، نویسنده و هنر و ادبیات را در پنجه‌ی خود بگیرد. از این رو در یکی از روزهای بهاری سال 1346 شماری نویسنده و دو سه تن از وزیران در کاخ مرمر تهران با حضور فرح پهلوی، که مسئول اصلی پروژه بود، جلسه‌ای تشکیل دادند و فرح پهلوی در نتیجه‌گیری نطق آن روز خود به اینجا رسید که: «باید کنگره‌ای از عموم نویسنده‌گان و شعرای کشور تشکیل گردد تا طبق برنامه جامعی هر یک از جنبه‌های

مختلف کار را در کمیسیون خاص مورد مطالعه قرار دهد و بعدهاً بر اساس نتایج حاصله از این مطالعات، مجمع سخنوران ایران به بهترین صورتی که بتواند جوابگوی احتیاجات جامعه ادب کنوئی مملکت باشد، به وجود آید.» زمان برگزاری کنگره را آذر ۱۳۴۶ قرار دادند، اما با عدم استقبال نویسنده‌گان و شاعران و مترجمان که سکه‌ی کنگره به نامشان خورده بود، متولیان برنامه زمان برگزاری را به تعویق انداختند و به اسفند همان سال برندند. این بار اما خوشحالی را کنار گذاشتند و برای نویسنده‌گان و شاعران و مترجمان دعوت‌نامه فرستادند؛ از جمله برای شماری از نویسنده‌گان مستقل. و این‌گونه بود که ناخواسته برای حریف میدان گشودند و باعث شدند گرد موضوعی فعال شود که تا پیش از آن دغدغه‌ای به زبان نیامده بود.

برای آن نویسنده‌گان مستقل مسئله این بود که چه‌طور حکومتی سانسورچی که سال پیش از آن قانونی گذرانده و نویسنده‌گان را موظف کرده بود برای انتشار کتاب خود ابتدا از وزارت فرهنگ محوز بگیرند، حال به فکر نویسنده‌گان و "احتیاجات جامعه ادب کنوئی مملکت" افتاده است؟ برای آن‌ها پُر واضح بود که قصد حکومت چیست. پس مشورت‌های‌شان به این نتیجه انجامید که نه تنها دعوت‌نامه‌ها را نادیده بگیرند بلکه کنگره‌ی دولتی را تحريم کنند. نه تن از آنان: داریوش آشوری، جلال آلاحمد، نادر ابراهیمی، بهرام بیضاوی، محمدعلی سپانلو، اسلام کاظمیه، فریدون معزی‌مقدم، اسماعیل نوری‌علاء و هوشنگ وزیری پس از تنظیم بیانیه‌ی تحريم، هر یک با نسخه‌ای در دست، برای گرفتن امضا از نویسنده‌گان، محل تشکیل جلسه را ترک کردند و چند روز بعد با ۵۲ امضا بازگشته‌اند. رژیم صلاح در آن دید که تا شرّ^۱ بی‌آبرویی یقه‌اش را نگرفته است از خیر کنگره بگذرد، و گذشت. اما نویسنده‌گان مستقل به وضعیت قبلی خود بازنگشته‌اند. آن‌ها، خشنود از پیروزی در نبرد نخست، انتظار فتوحات دیگر داشتند. چنین بود که همان روزها ضرورت اجتماعی و فرهنگی ایجاد تشكل خاص نویسنده‌گان در این جمله، که بر زبان گوینده‌ای نامعلوم گذشت، خود را آشکار کرد: باید به ایجاد تجمعی از نویسنده‌گان برای مبارزه با سانسور اقدام کنیم. و این، آغاز "آغاز" بود.

تشکیل کانون نویسنده‌گان ایران

روز نخست اردیبهشت ۱۳۴۷، چهل و نه تن از امضاکنندگان بیانیه تحريم گرد آمدند تا مراسم‌نامه‌ی تشکیلاتی را تصویب کنند که پیش از آن نام "کانون نویسنده‌گان ایران" را برای انتخاب کرده بودند. محمود اعتمادزاده (به آذین) بنا به مأموریتی که جمع به او داده

بود پیشنویس "مرامنامه" را نوشته بود و آن روز بر سر جمع خواند. نویسنده‌گان حاضر متن را حکم، اصلاح و سرانجام تصویب کردند.

اگر بیانیه‌ی تحریم حرکت سلبی جمع آنها بود "درباره‌ی یک ضرورت" امری ایجابی بود که تصویب آن به تشکلی نوپا رسمیت بخشد. برای اولین بار در تاریخ ایران نویسنده‌گان تشکیلاتی از خود و برای خود ساختند. چنین کاری نزد حکومتی مستبد که هر حرکت اجتماعی را فقط زیر سایه و نام خود تحمل می‌کرد، پذیرفتی نبود. با آغاز فعالیت رسمی کانون تلاش حکومت علیه آن آغاز شد. ادارات مختلف سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) شروع به نامه‌پراکنی و ارسال گزارش و اعلام نظر و طرح ترفندها از این دایره به آن شعبه و از این ریسیس به آن معاون کردند و ترجیع‌بند همه‌ی حرفه‌ای‌شان این جمله بود: مخالفم! با یاد جلوی‌شان را گرفت. جاسوس فرستادند و شنود کردند و احضار و تهدید. وقتی از این فشارهای خفی طرفی نبستند به شیوه‌ی جلی و همیشگی مستبدان دست زدند: دستگیر کردند و به زندان برداشت و قفل تعطیل بر فعالیت کانون زدند. آغاز و انجام این کار دو سال به درازا کشید. دو سال فعالیت کانون در دهه‌ی چهل در کشمکشی نابرابر با رژیم پُر زور و غدار گذشت.

ترازدی، نتیجه‌ی معمول حرکت‌های اجتماعی و فرهنگی پیشرو در جامعه تحت سیطره‌ی دیکتاوری است. شکست‌ها فراوان‌اند و قهرمانان بر خاک افتاده بسیار. با این همه، گرچه سرانجام کانون تعطیلی بود، شکست نه! زیرا غول از بطری بهدر شده بود و در این نیم قرن هیچ دولت و حکومتی نتوانست او را به بطری بازگرداند. او چندی بعد به صحنه برگشت؛ این بار در سال ۱۳۵۶ درست با آغاز بحران‌گیر شدن رژیم آمد و حق خود برای انتشار بدون سانسور کتاب را در نامه‌ای به نخستوزیر وقت یادآوری کرد؛ با نامه‌های بعدی و تشکیل "هیئت دیران موقت" ادامه داد و با "شبههای شعر و سخن" خیز بلندی برداشت که حاصل شرایط آن روز جامعه بود و به نوبه‌ی خود عامل گسترش خیزش مردم علیه دیکتاوری شد. "ده شب" یا "شبههای شعر گوته" جلوه‌ی هم‌دلی و همراهی مردم با نویسنده‌گان و بهویژه با کانون بود. رژیم گرچه در دیوار صخیم اقتدارش ترکهای افتاده بود، همچنان قدر قدرتی می‌کرد. تیغ ساواک کُند شده بود اما هنوز بر^۱ بود و بگیر و ببند و بازداشت و زندان‌اش بهراه. اعضای کانون نیز از این همه بمنصب نبودند. کشمکش میان کانون و ساواک به عنوان دست قدرتمند رژیم ادامه داشت؛ کانون برای فعال بودن و دفاع از آزادی بیان و حقوق نویسنده‌گان، و رژیم برای جلوگیری از آن.

پایان این کشمکش را مردم در جریان انقلاب و قیام به نفع آزادی بیان رقم زدند. توفان انقلاب بساط دیکتا توری شاه را برکند و برد و از پس سال‌ها اختناق، تنفس تاریخی، تنفس در هوای آزادی، آغاز شد. این هوا البته از آلودگی بری نبود زیرا حاکمان نو هنوز کاملاً بر تخت مستقر نشده بودند که سرکوب آزادی را آغاز کردند. با این همه، در این هواست که شاهد فعالیت چشمگیر کانون و دم زدن هر روزه‌اش در جامعه هستیم. هراس از فراز سر جامعه دور شده بود و دیگر "دیوارها" و "موشها" و "گوشها" در کسی ترسی برنمی‌انگیخت و می‌شد در مرکز شهر تهران تا بلوی "کانون نویسندگان ایران" را بر سردر ساختمانی نصب کرد؛ اما دریغا که عمر آن تنفس تاریخی کوتاه بود. جریانی که برای شکست انقلاب نقشه‌ها داشت عنان کار به دست گرفت و از انقلاب تراژدی ساخت.

کمی بعد، جای خالی ساواک را دستگاه سرکوب رژیم نوپا پر کرد که پیشتر، در سال 1360، طلیعه‌داران اش به دفتر کانون در خیابان مشتاق حمله کرده و شکسته و ریخته و برده بودند. مهروموم کردن دفتر کانون نمادی از پایان تنفس تاریخی در سرزمینی بود که تا آن زمان نزدیک به یک قرن برای آزادی بارها به‌پا خاسته بود و هر بار به زمین‌اش زده بودند. زندان‌ها از جوانان پرشد و خون جاری. در همین دوران تنی چند از اعضای کانون به دلایل سیاسی زندانی شدند و سعید سلطان‌پور از اعضای هیئت دبیران وقت کانون به سبب عضویت در سازمانی سیاسی اعدام شد. سانسور پس از غیبتی کوتاه بر بستر این شرایط در ابعادی وسیع‌تر و عمیق‌تر بازگشت تا ضمان قفل درها‌یی باشد که بر روی آزادی‌ها بسته شده بود و همین بر اهمیت وجود کانون افزود؛ اهمیتی که پس از وقفه‌ی ناگزیر چندساله ابتدا در زمزمه‌ها و دیدارهای اعضای کانون خود را نشان داد، در زلزله‌ی رودبار دست‌یاری‌گر مردم شد و در ادامه به تشکیل جمع مشورتی برای تدوین منشور و اساسنا‌می کانون رسید.

ضرورت وجود آزادی بیان برای کار نویسنده و ضرورت وجود تشکیلاتی که مدافعان حقوق نویسنده باشد حالا که در ابتدای دهه‌ی هفتاد این گزارش هستیم بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شد. در برابر حکومت‌گرانی که کوچک‌ترین حرکت حق‌طلبانه و بیان هر ذره انتقاد را به شدیدترین شکل ممکن و گاه با انواع اتهام‌ها و پا پوشدوزی‌های تحقیرکننده سرکوب می‌کردند، در برابر همه‌ی آن نظریه‌ها و تئوری‌هایی که هزار هزار در جامعه و به‌ویژه میان نسل جوان قلمبه‌دست و هنرمند می‌پراکندند که گویی نویسنده و هنرمند فقط در انفراد خود معنا

دارد و باید سر خود بگیرد و با اجتماع و هر آنچه در آن می‌گذرد کاری نداشته باشد؛ که تشکیلات نفی آزادی فردی است؛ که آرمان داشتن مضمونی و آزادیخواستن توهّم است؛ که آزادی فقط معرفتی درونی است؛ که سا نسور خلاقیت می‌آورد و مصونیت؛ که . . . در چنین روزگاری متن "134 نویسنده" صدایی را بازتاب داد که می‌گفت: "ما نویسنده‌ایم"؛ می‌گفت: کار جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست؛ که می‌خواهیم آزادانه بنویسیم و آزادانه منتشر کنیم. روزگار چنان تنگ و تھی و خواسته‌ها چندان انبوه و بیان‌نشده مانده بود که متن نوشته‌شده در جمع مشورتی کانون با سرعتی شگرف در جهان منتشر شد و صدایش همه جا پیچید. پس از سال‌ها شماری نویسنده در حرکتی جمعی، با زبانی نرم، اعتراض خود را بیان داشته بودند و این برای حاکمانی که آرامش گورستانی را نگهبانی می‌کردند قابل تحمل نبود. پاسخ‌شان از احضار و تهدید و بازداشت، به ساختن برنامه "هویت"، اقدام به انداختن اتوبوس حامل نویسنده‌گان به دره، ربودن و شکنجه‌ی اعضا فعال، قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و طرح بمبگذاری در جلسه‌ی جمع مشورتی کشید. این حرکت‌های انتقام‌جویانه و سرکوب‌گرانه که قرار بود هراس را در جامعه تحکیم و اعضا کانون را از میدان بهدر کند، باعث رسوایی طراحان و عاملان شد.

جمع مشورتی که پیشتر پیش‌نویس منشور و اساسنامه را تهیه کرده بود در ادامه فعالیتها یش در اسفند سال 1377 نشست عمومی کانون را با یاد محمد مختاری و محمد جعفر پوینده برگزار کرد و هیئت دبیران وقت را برگزید. به این ترتیب مرحله‌ی دیگری از حیات کانون به بهای گزاف جان‌های ازدست‌رفته رسمی آغاز شد. از آن روزگار بیست سال می‌گذرد و کانون با وجود استمرار ممنوعیت‌ها و فشارها و بازجویی‌شدن‌ها و زندان‌رفتن‌های اعضا فعالش به کار ادامه داد تا امروز، اردیبهشت 1397 که سریلند از مرز پنجاه سالگی گذشت.

این شرح مختصر از آن رو قلمی شد که نشان دهیم فعل "شد" در جمله‌ی "کانون نویسنده‌گان ایران پنجاهم‌ساله شد" فاعلی داشته که "شد" را ممکن کرده است؛ که نشان دهیم این "شد" در شرایط عادی چنان‌که در پیشتر کشورها معمول است، فعلیت نیافته است؛ که نشان دهیم پنجاهم‌ساله شدن درخت کانون کار مه و خورشید و فلك نبوده است بلکه صدها نویسنده و شاعر و مترجم و محقق چند ده سال با صرف وقت و انرژی و تحمل انواع دشواری‌ها و با به خطر انداختن جان و امنیت خود و سلب آرامش خانواده آن را برپا داشته‌اند تا از آزادی بیان و نوشتمن بدون سا نسور و حقوق خود به مثابهی نویسنده برخوردار شوند.

به همهی آنها درود می‌فرستیم و یاد و نامشان را گرامی می‌داریم. چه آنها که خوشبختانه هنوز در میان ما هستند و چه آنانکه متأسفانه از نزدمان رفته‌اند.

گرامی می‌داریم زحمت‌های موسسان اولیه‌ی کانون را از جمله جلال آل‌احمد، محمود اعتمادزاده (به‌آذین) و محمدعلی سپانلو را. قدردان کوشش‌های سیمین دانشور، احمد شاملو، غلامحسین ساعدی، هوشنگ گلشیری، جاهد جهانشاهی، سیمین بهبهانی، حمید یزدان‌پناه و علی‌اشرف درویشیان هستیم و گرامی می‌داریم یاد عزیزان جان‌باخته سعید سلطان‌پور، غفار حسینی، احمد میرعلایی، محمد مختاری و جعفر پوینده را. متعهد می‌شویم که میراث آنها را حفظ و تقویت کنیم و تا رسیدن به مقصود دمی از کوشش باز نایستیم.

چرایی تعهد

در نیم قرنی که از عمر کانون می‌گذرد، و به‌ویژه در چهل سال اخیر، در عرصه‌ی نوشتاری و روشن‌فکری بوده‌اند کسانی که علیه سانسور و اختناق و دیکتا‌توری کوشیده‌اند؛ بوده‌اند افرادی که به مشکلات صنفی خود اعتراض کرده‌اند، نوشته‌اند و گفته‌اند و حتی برایش متحمل مراتت‌ها و زندان شده‌اند؛ اما در این عرصه که هستی خلاقلش با آزادی بیان گره خورده، هیچ تشكل مستقلی هیچ مدافع متشکلی جز کانون وجود نداشته است. بیایید یک لحظه این نیم قرن را بدون کانون تصور کنیم. جامعه‌ای در ذهن‌مان نقش می‌بیند که ادبیان و روشن‌فکرانش تن به ستم روزگار داده و در مخالفت با سانسور و اختناق و ابتذال فرهنگی جامعه صدایی متشکل از خود بیرون نداده‌اند. قصه است یا واقعیت، نمی‌دانیم؛ اما نمادین است ماجراهی آن سرباز فاتح مغول و شخصی که به‌دستور، منتظر بر گذر نشست تا سرباز به خانه برود، شمشیر بیاورد و گردنش را بزند. هر دوره، هر جامعه و هر عرصه‌ای که شکست را درونی کند و مطیع فاتح شود نمونه و مثالی از آن شخص است. عرصه‌ی ادبیات و روشن‌فکری پنجاه سال اخیر بدون "کانون" می‌توانست نمونه‌ی دیگری از آن باشد.

به چالش کشیدن گفتمان سانسورپرور و به‌هم ریختن فضای یکدست فرهنگ حاکمان که هدفی جز پروردن آدم‌های خاموش و فرمانبر ندارد، از دست‌آوردهای کانون است و نیز باطل کردن همهی آن نظرها یی که جمع و تشکیلات و نگاه به دنیا واقعی را دون شان نویسنده می‌دانست.

کانون "آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنای برای همگان" را سرلوجهی

منشور خود قرار داد و با ایستادگی ثابت کرد که میتوان سرلوحه‌ای
قاطع و بی‌تخفیف داشت و فعال و اجتماعی و مستقل ماند، و گرچه بهای
گزافی بابت آن داد، تلاش دولتها برای تغییر این اصل را بی‌ثمر کرد؛

اعتبار داخلی و جهانی و خوشنمایی اش بسیاری از موازی‌سازی‌ها را در
حد طرح باقی گذارد؛

امکانی فراهم آورد برای هر نویسنده‌ی سانسورستیز و منتقد که
اعتراض خود را در آن و با آن بیان کند؛

دها نویسنده‌ی سرشناس و خوشنام از آغاز تا اکنون عضو آن بوده‌اند
و جوانان نویسنده‌ای که در سالهای اخیر به آن پیوسته‌اند نشان
تداوی آناند؛

در اهمیت و تاثیرگذاری کانون همین بس که مخالفان آزادی در این
نیم قرن همواره به نابودی‌اش کمر بسته بودند.

آنچه در این بخش گفته شده از دلایل است که ما را بر آن
می‌دارد به حفظ و تقویت کانون متعهد شویم و این نه تصمیم ما که
باید تصمیم هر نویسنده‌ی سانسورستیز باشد.

از همه‌ی آنها، همه‌ی نویسندگان، شاعران، مترجمان و محققان مخالف
سانسور، از همه‌ی صاحبان قلم که به بهبود وضع ادبیات و نویسندگان
اعتلای فرهنگی جامعه می‌اندیشند دعوت می‌کنیم به کانون نویسندگان
ایران بپیوندند. دفاع از شرایط بهتر زیست و کار ما به‌مثابه
نویسنده، دفاع از آزادی‌های فردی و خلاقیت‌های فردی ما در گرو جمعیت
و تشکل ماست؛ هرچه وسیع‌تر، هرچه قوی‌تر، کاراتر! برای مخالف
سانسور بودن، برای دفاع از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنای نیاز
حتمی به داشتن آرمان‌های بلند سیاسی و اجتماعی نیست؛ حتی اگر فقط
به کار و قلم خود متعهد باشیم لازم است از منشور کانون دفاع کنیم
و گرد آن جمع شویم.

سخن پایانی

کانون نویسندگان ایران پنجاه ساله شد.

کانون نویسندگان ایران را کسانی پنجاه ساله کردند. بجایت نام
تک‌تکشان را ببریم و به احترامشان بایستیم. لازم است از بانیان و
کوشندگان هر سه دوره و خاصه دوره‌ی سوم که نزدیک به سی‌سال دوام
آورده است و هنوز در تاریخ آن بهتر می‌بریم یاد شود. برای درک

اهمیت کار آن‌ها دانستن این واقعیت کفايت می‌کند: سال 1382 یعنی پانزده سال پیش به دنبال مخالفت نهاد امنیتی با برگزاری مجمع عمومی و سخت‌تر شدن شرایط برای کانون، بعضی گفتند اینجا پایان کار است بهتر که تعطیل کنیم. فعالیت کانون پس از انتخابات سال 1377 ممکن بود پنج ساله تمام شود؛ اما دیگرانی بار آن را بر شانه‌های خود گذاشتند و با تحمل مشقات فراوان تا اینجا، تا امروز، آورdenد. در این مجال نمی‌گنجد از یک‌ایک آن‌ها یاد کنیم؛ اما مطمئن هستیم که پاداش پایداری خود را در وجود و دوام کانون گرفته‌اند و می‌گیرند.

گرامی باد پنجاه‌مین سال بنیان‌گذاری کانون نویسندگان ایران؛ نامی تا بنای در پنهانی سانسورستیزی و آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنای.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران

28 اردیبهشت 1397